



# داستان تاریخی یا تاریخ داستانی

شمسی خسروی

به واقعیت باشد و این نکته مهمی است که آن را از ساحت داستان دور می‌سازد.

اما پرسش اساسی‌تری که می‌تواند در اینجا مطرح گردد نسبت میان قالب داستان و تاریخ است.

با دقت در خصوصیات ذاتی این دو مقوله روشن می‌گردد که عنصر اصلی در تعریف تاریخ واقعیت خارجی است، یعنی با حذف این وجه دیگر تاریخ کارکرد خود را از دست می‌دهد و به اخبار کاذبی از گذشته تبدیل می‌شود.

از سوی دیگر، در تعریف داستان، این قالب هیچ‌گاه نمی‌تواند بدون تخیل شکل گیرد و تخیل همواره عنصر تفکیک‌ناپذیر داستان است.

اما در «داستان تاریخی» مولودی متولد می‌شود که کارکردهای تاریخی خود را از دست داده و از این لحاظ به تمامی قابل استناد نیست، چون با تخیل آمیخته شده است. از سوی دیگر این مولود داستان نیز به معنی واقعی خود نیست، زیرا نویسنده به‌خاطر پایبندی نسبی به تاریخ، عملاً از اختیار کامل در داستان‌پردازی بازمی‌ماند.

پس با این حساب، داستان تاریخی به نوعی سرگردانی در هویت و به تبع آن کارکرد دچار است.

در داستان تاریخی با متنی مواجهیم که مشخص نیست چه بخشی از آن از مستندات تاریخی است و چه بخشی خیر. هر بخش مشخص نیست که از کدام منبع برداشته شده و از جهتی دست نویسنده برای مخیّل کردن آن بسته بوده و

چهارشنبه ۱۱ تیرماه سال جاری کتاب «آنک آن یتیم نظر کرده» نوشته محمدرضا سرشار در انجمن قلم ایران، نقد و بررسی شد. مدیریت این جلسه را محسن پرویز برعهده داشت. وی در ابتدا پیشنهاد کرد که حاضران، نوع ادبی اثر را مشخص کنند. او سپس، با توجه به اینکه این اثر، زندگینامه داستانی حضرت محمد(ص) است، نوع آن را تاریخی، اجتماعی و مذهبی خواند.

زهره یزدان‌پناه، «آنک آن یتیم نظر کرده» را تاریخی و مذهبی شمرد و ادامه داد: «این کار مستند تاریخی است و ابعاد مذهبی دوران حیات پیامبر(ص) را مورد بررسی قرار داده. البته دست نویسنده از همان ابتدا آشکار شده، چون اغلب خوانندگان تقریباً فراز و نشیبهای زندگی معصومین(ع) را می‌دانند. بنابراین، تعلیقی در کشف حوادث و وقایع داستان وجود ندارد که ما در انتظار گره‌گشایی آن قرار بگیریم. با این حال داستان در کل تأثیرگذار است.»

احمد شاکری گفت: «طرح این پرسش که قالب اثر چیست، سؤال بجایی است. زیرا نقد ما درباره هر اثر، متناسب با میزان کارکرد قالب آن اثر است.

در مورد این کتاب شکی نیست که باید آن را در زمره داستان و رمان بدانیم. زیرا این کتاب در روایت خود از تخیل بهره جسته است و تاریخ محض یا زندگی‌نامه محض نیست. ضمن اینکه فرض زندگی‌نامه برای این اثر پذیرفتنی نیست. زیرا زندگینامه خودنوشت یا دیگرنوشت در ذات خود باید متعهد

داستان ناب هم نیست.

ما می‌دانیم که داستان، بیانگر صدف تاریخ و واقعیت نیست. حتی اگر جزئیات تاریخ را بگوییم، باز داستان به معنی واقعی نوشته‌ایم. اما آنچه در یک اثر تاریخی مورد توجه است این است که داستان‌نویس مورخ نیست. بلکه نگاه خود را به تاریخ بیان می‌کند.

هر داستان برگرفته از نگاه نویسنده به واقعیت است. اما تاریخ‌نگار آنچه را که اتفاق افتاده می‌گوید، خواه متناسب با خواست او باشد و خواه خیر.»

محسن پرویز مخالفت خود را با بخشی از صحبت‌های شاکری اعلام کرد و ادامه داد: «اینکه تاریخ واقعیت دارد و داستان مخیل است و به خاطر مخیل بودن فی‌ذاته نمی‌تواند با تاریخ سازگار باشد، مورد قبول ما نیست.

نوعی از داستان که سرمنشأ تاریخی دارد، به صورت تاریخ‌نگاری در نظر گرفته می‌شود.

در زندگینامه‌هایی که امروز نوشته می‌شود و با پیشرفتی که در این امر پیدا کرده‌ایم، با نوع ادبی جدیدی مواجهیم و آن زندگینامه داستانی است که این نوع ادبی، بعد از جنگ در ارتباط با شهدای دفاع مقدس، شکل کاملتری یافت. در دوره‌های اخیر، نویسنده‌ها در کنار این که شاکله اصلی داستان خود را زندگی فرد مؤثر در دفاع مقدس و اجتماع قرار می‌دهد، اما ماجراهای آن کاملاً اتفاق نیفتاده‌اند.

در زندگینامه شخصیت‌پردازی را محدودی می‌بینیم.

اوج و فرودی در آن ایجاد می‌کنیم.

برهه‌ای از زمان زندگی شخص اصلی را به عنوان اوج در نظر می‌گیریم و در پرداخت‌های قبل و بعد از آن تعلق ایجاد می‌کنیم و آن را از حالت خطی خارج می‌کنیم. متأسفانه چهارچوب و تعریف مشخصی از زندگینامه داستانی در کتاب‌های کلاسیک وجود ندارد و فکر می‌کنم اتهام بی‌موردی نیست اگر این دست آثار را زندگینامه داستانی بخوانیم. اما از سوی دیگر با توجه به عناصر داستانی و شخصیت‌های داستان و این که کتاب جلد اول از یک مجموعه خواهد بود. پس در شکل کنونی باید آن را رمان شناخت و تردیدی در این نیست.»

یزدان‌پناه در پاسخ به صحبت‌های مطرح شده گفت: «اگر بخواهیم با استدلالی که شما ارائه دادید برخورد کنیم، تقریباً همه داستان‌ها بی‌هویت می‌شوند.

چون در ۹۰ درصد آنها تخیل وجود دارد و فقط ۱۰ درصد آنها از واقعیت برگرفته شده در اثر آقای سرشار، واقعیت تاریخی موجود است اما به دلیل آمیخته بودن آن با تخیل به آن استاد نمی‌کنیم.

در سرتاسر کتاب، استاد وجود دارد اما ذکر منبع نشده، در صورتی که می‌توانیم تشخیص بدهیم که بدون تحقیق جامع، امکان نوشتن این اثر وجود نداشته است.» سپس شاکری گفت: «بی‌شک در هر داستانی از واقعیت نیز بهره برده می‌شود اما چون پسوند تاریخی بودن را هر داستانی با خود ندارد، بنابراین متهم به بی‌هوتی نیست.

گاه می‌خواهیم داستانی را بدون زمان و بدون در نظر گرفتن شخصیتی واقعی بنویسیم که این مسئله، سوالی را برای خواننده ایجاد نمی‌کند. اما هرچه شخصیت بزرگتر و شناخته‌شده‌تر باشد، مهمتر می‌شود.

وقتی می‌گوییم «پیامبر، از تولد تا بعثت» به‌ویژه پیامبری که دارای عصمت است نمی‌شود وارد این دایره و حریم شد.

خواننده از کلام، رفتار و حتی سکوت معصوم، حجت می‌گیرد.

نمی‌توان هر اتفاقی را به ایشان نسبت داد.» یزدان‌پناه با اشاره به این که مورخین به رمان استاد نمی‌کنند ادامه داد: «محققین برای پژوهش، به آثار تاریخ‌نویسان مراجعه می‌کنند. و کسی داستان تاریخی را برای پژوهش تاریخی نمی‌خواند.

البته به عقیده من اهمیت رمان در این مسئله از لحاظ تأثیرگذاری بیشتر است. هنر، هر چیز را به شیوه ظریف و دقیقی به باور مخاطب می‌نشانند.

وقتی در زمان می‌نویسیم که پیامبر این کار را انجام داده، مخاطب باور می‌کند و اثری با این وسعت یقیناً دارای اشتباهاتی هست.

من در پایان این کتاب متوجه

شدم که نویسنده شخصیت‌پردازی‌ها را به دو دسته تقسیم کرده و در

جاهایی که شبهه‌ای برای خواننده

ایجاد می‌شود، شخصیت‌پردازی

غیرمستقیم انجام داده ولی در بقیه

موارد، از روش مستقیم استفاده کرده

در جایی که پیامبر به غر خرا می‌رود،

تصویری از رفتن ایشان به غار در

ذهنیت مخاطب هست ولی اینکه

آنجا چه اتفاقی می‌افتد؟ جبرئیل چه

می‌گوید؟ و پیامبر چه می‌کند؟ را

نمی‌دانیم. بلکه به لحاظ تاریخی

اطلاعاتی داریم.

در این رمان اگر نویسنده، معتقد

و متعهد نباشد، به دروغ و کذب

رفتار می‌شود. و نهایتاً مخاطبین

اگر رجوع کنند و مسئله اصلی را

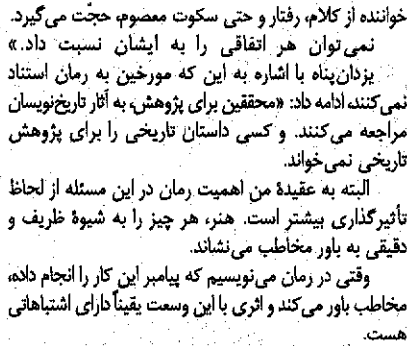
وارونه ببینند، دچار مشکل می‌شوند.»

دکتر محسن پرویز درباره علم

داستان‌نویسی که بیشتر جنبه

خیال‌انگیزی دارد، توضیحاتی ارائه

داد و افزود: «اینکه آیا مجازیم در



**«اینکه آیا مجازیم در  
مورد مسئله شرعی  
داستان بنویسیم، میزان  
پیشرفتمان و رها کردن  
تخیل تا کجا می‌تواند  
پیش برود، قابل بحث  
است. این کتاب الگویی  
را ارائه کرده که تا کجا  
پیش برود**

بند می‌خواهم بپرسم که چه عنصری را برجسته‌ترین

عنصر کتاب می‌دانید؟»

یزدان‌پناه، زاویه دید را مهمترین عنصر اثر دانست و

محمدعلی گودینی به موارد مثبتی از اثر اشاره کرد و گفت:

«این کتاب را حتی اگر شخصی غیرمتمدن و غیرحرفه‌ای بخواند،

برایش باورپذیر است. از جمله عناصری که فرد را تحت تأثیر

قرار می‌دهد، زبان رمان است.

در این اثر، نثر و زبان به تجسم فضای آن کمک می‌کند.

باورپذیری، بیش از هر چیز دیگری ذهن را با خود درگیر می‌کند

پرویز در ادامه سخنان وی اضافه کرد: «در این اثر به صورت ناخودآگاه به واقع‌نمایی توجه می‌کنیم. به نظر می‌رسد که با زاویه دید جدیدی روبه‌رو هستیم.

نثر، زاویه دید و شخصیت‌پردازی اثر قابل بررسی است. پیرنگ نیز به عنوان عنصر فنی مورد نظر و بررسی قرار می‌گیرد. وقتی این اثر را مطالعه می‌کردم، نمایشنامه‌های قرن ۱۹ در ذهنم تداعی می‌شد که در وسط نمایش، شخصی به صحنه می‌آمد و توضیحاتی پیرامون نمایش می‌داد. بین دو گفت‌وگو توضیحاتی داده می‌شود و فردی برای آگاهی‌رسانی به مخاطب توضیحاتی می‌دهد.

در صفحه ۱۴۰ نویسنده شروع به تعریف می‌کند و می‌رود جلو و این سؤال به ذهن مخاطب می‌رسد که وقتی زاویه دانای کل وجود دارد، چه ضرورتی برای زاویه دید تلفیقی احساس می‌شود؟ آیا اجباری در این زاویه دید و به کارگیری آن هست؟ یا اینکه بهره‌گیری از این زاویه، دغدغه تکنیکی نویسنده را کم می‌کند؟ آیا دغدغه‌های ایدئولوژیک باعث استفاده از این شیوه روایت شده است تا نویسنده در وقایع تاریخی دخل و تصرف نکند؟

البته بهره‌گیری از این زاویه دید، به لحاظ تکنیکی غلط نبوده. ممکن است نویسنده برای پرش از بعضی فرازها این شیوه را در پیش گرفته است سخنانی که به نقل از مصوم بیان شده، در اقل ممکن آمده و به دغدغه ایدئولوژیک یک نویسنده تاحدودی پاسخ گفته شده. او سعی کرده با عمل خود مورد اتهام قرار نگیرد و به همین راه او در این مورد، تغییر زاویه دید بوده است.»

احمد شاکری ضمن تأیید سخنان پرویز اضافه کرد: «اثر از چندین روایت با تمسک‌های مکرر در زاویه دید تشکیل شده. در برخی از قسمتها، اول شخص روایت می‌کند؛ اما به هر حال در مجموع به نظر می‌آید دیدگاه حاکم در کل اثر دیدگاه یک مصاحبه‌گر است. به نظر می‌رسد یکی از ضعفهای این اثر عدم تناسب زاویه دید با گره اصلی (محوریت) اثر است. زیرا انتخاب زاویه دید باید متناسب با نوع شکل و موضوع باشد.

با توجه به زندگی‌نامه بودن اثر و طبعاً شخصیت محور بودن آن، این نوع زاویه دید خصوصاً در ابتدای کتاب با نوعی سردرگمی موضوعی مواجه است. ضمن اینکه زاویه دید خود می‌تواند عامل وحدت‌بخشی برای کل داستان باشد. در حالی که انتخاب این زاویه دید خاص، محوریت راوی واحد را مخدوش کرده و ذهن مخاطب را درگیر گویندگان مختلف می‌کند. در زاویه دید متغیر، وحدت هنری دچار خدشه می‌شود. آدمهای متفاوتی این روایت را برعهده می‌گیرند. یک شاهد و یک راوی وجود دارد. در هر بند آدمها تغییر می‌کنند و تا مخاطب بخواهد آنها را بشناسد، دوباره اشخاص دیگری جای آنها را می‌گیرند.

و این، به همذات‌پنداری خواننده با تک‌تک این راویان

لطمه وارز می‌سازد.

راوی اول شخص دارای هویت حقیقی است. پس حرفی را که از او می‌شنویم و می‌پذیریم، متناسب با واقعیت است. حال فرض کنیم اگر آدمهای فراموشکار، دروغگو و خودخواهی اول شخص راوی باشند، واقعیت را دگرگون جلوه می‌دهند. خیلی از واقعیتها را نمی‌دانیم.

ولی زاویه افق متنوع و زودگذر است که فرصتی برای شناخت آنها را نمی‌دهد. نمی‌دانیم چه آدمی با چه روحیه‌ای واقعه را تعریف می‌کند.

تعدد راویها به کار تنوع داده اما درکل، برای تعیین اولویت عناصر بکارگرفته شده در این کتاب نثر را بر دیدگاه مقدم می‌دانم. تنها چیزی که درکل کار باقی می‌ماند و دچار تزلزل نمی‌شود، نثر آن است.

البته آن هم محل بحث دارد. اعراب به زبان فارسی دری صحبت نمی‌کردند. نثر اثر در برخی از فرازها به زبان دری نزدیک شده و همین از واقع‌نمایی اثر می‌کاهد. «یزدان پناه گفت: «به‌رغم نظر آقای شاکری فکر می‌کنم با وجود تغییر زاویه دید حس وحدت موضوع در ذهنیت مخاطب حفظ شده و این وحدت و هماهنگی به هم نخورده است. نویسنده به‌ناگزیر به چنین زاویه دیدی رو آورده است.» محمدعلی گودینی زبان و طرح و نثر آن را به شکل مذهبی و تاریخی آن مرتبط دانست و افزود: «نویسنده نمی‌توانسته به ساحت شخصیت اصلی نزدیک شود. او عاقلانه‌ترین و هوشمندانه‌ترین راه را انتخاب کرده و از قول اشخاص فرعی گفت‌وگوها را اعلام نموده تا درگیر مسائل شخصی نشود.»

شاکری ضمن اشاره به این که سوم شخص در این اثر همان دانای کل نیست اضافه کرد: «سیطره منطق داستانی شامل زاویه دید نیز می‌گردد و این انتظار به‌جایی است که از نویسنده بخواهیم زاویه دید های اول شخص و سوم شخص را در کنار هم تعریف کند و جایگاه هر یک را نسبت به دیگری بیان کند.»

شاکری در ادامه افزود: «نمونه‌هایی چون صفحه (۷۷) که در آن اول شخص‌ها گویا با مصاحبه‌گری صحبت کنند او را خطاب قرار می‌دهند نشان می‌دهد. راوی سوم شخص در داستان، راوی مصاحبه‌گر است نه دانای کل. زیرا خطاب به دانای کل امری غیرمنطقی است.

از آنجا که دانای کل عملاً شخصیتی اعتباری است و نه حقیقی، خطاب به او توسط راویان اول شخص نشان‌دهنده نوعی وجود حقیقی و فردی برای اوست. اما با اثبات زاویه دید مصاحبه، این سؤال پیش می‌آید که چرا راوی سوم شخص از محدودیت‌های یک شاهد در بخش روایت خود فراتر می‌رود؟ ضمن اینکه شاهد راوی سوم شخص از خود نمی‌گوید و بیشتر فضای اطراف را توصیف می‌کند.

به‌طور کلی منطق زاویه دید در کتاب با دانای کل و با شاهد راوی بجز درنمی‌آید و نوعی تناقض به چشم می‌آید. در کل صحنه‌های کتابه اصل بر روایت است. چون تاریخ جز روایت چیزی ندارد. و نویسنده تلاش داشته است از خطوط اصلی تاریخ در کتابش فراتر نرود.

دیگر اینکه شخصیت‌پردازی از عنصر پیرنگ تأثیر می‌گیرد و اگر وجود تضادها در داستان مشخص نشوند، شخصیتها هم قوام نمی‌یابند. می‌شود در مورد عبدالمطلب و ابوطالب مطالب بیشتری را عنوان نمود. پس زمینه‌ها در اثر ضعیف بوده‌اند.

**این کتاب را حتی اگر شخصی غیرمعتقد و غیرحرفه‌ای بخواند، برایش باور پذیر است. از جمله عناصری که فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد، زبان روان است.**

**در این اثر، نثر و زبان به تجسم نصای آن کمک می‌کنند. باور پذیری، بیش از هر چیز دیگری ذهن را با خود درگیر می‌کند و چشمگیر است.»**



نویسنده گرچه از نظر تاریخی دقت داشته است ولی هنر داستان، تاریخ‌نگاری نیست.

باید در تمدن، فرهنگ، شیوه زندگی، زبان، آداب و رسوم و مناهای مردم دقت کرد. عرب آن زمان، با شعر، تجارت و خشونت خودشناخته می‌شود.

اما عرب این داستان، شاعری نیست. مثنهائی که عربها به کار می‌برند، کهن‌الگوها و خرافاتی که دارند و شیوه زندگی آن دوران، در پرداخت داستانی مهم است که اهمیت تام و تمام در این کتاب نیافته‌اند. در صفحه ۵۲ وقتی کاروان تجاری مکه از شام می‌آید، توصیفات نویسنده از آن ساده است. فراموش نکنیم که ۱۴۰۰ سال پیش توصیف شده و باید فضای آن زمان توصیف شود.

در منابع، فیلمها و کتب تاریخی اعراب می‌توان به این اطلاعات دست یافت.

در چنین موضوعاتی که جنبه تاریخی تأثیرگذاری دارند، باید به عقب برگردیم و تمام جنبه‌هایی را که دستخوش تغییر شده در نظر بگیریم و به اصل کهن بودن زمان قصه، توجه داشته بودیم.

در بحث نثر هم به نثر واحدی در کل کتاب برمی‌خوریم. نثری که به نسبت روایتش هیچ تنبیری نمی‌کند. عدم تفاوت لحن باعث شده است شخصیت‌پردازی اثر از گفتگوها بهره کافی را نبرد. در نثر این اثر، هویت عربی شخصیتها از بین رفته، اشخاص عرب هستند ولی به زبان فارسی دزی حرف می‌زنند! زبان، عنصر مهمی است که باید با آن به عنوان عنصری زنده و پالنده رفتار شود. عنصری لغزین و لطافت‌پذیر که ظرفیتهای زمانی و مکانی شخصیتها را در خود آشکار می‌سازد.

از دیگر اشکالات تاریخی و ساختاری این اثر این است که نویسنده نتوانسته است پاسخ مناسبی به عمل شخصیت برجسته‌ای چون عبدالملک دهد.

در ماجرای قربانی کردن فرزندان عبدالملک به راحتی مقهور منطق درست اطرافیان می‌شود. در حالی که ادعای تاریخ این است که او به دین حنیف بوده و از گمراهی مشرکان و اعراب جاهلی بری است.

یزدان‌پناه در پاسخ به شاکری گفت: «در بحث نثر داستان، انتظار ما مبنی بر آوردن اشعار جاهلی برای نویسنده شاید مقدر نبوده است. زیرا مضمون اشعار قبل از بعثت زنده و شاد و تقارهای قومی بوده و نویسنده به همین دلایل (اعتقادی و مذهبی) از استفاده آنها اجتناب کرده است.

یزدان‌پناه سپس در مورد نثر کتاب افزود: «روان و صمیمی بودن نثر دارای اهمیت بسیاری است.

فضاهای خوبی برای شخصیت‌پردازی، به کار گرفته شده و شیوه خاصی برای بیان وقایع انتخاب شده که با زمان آن همخوانی دارد.»

پرویز، بحث زاویه دید را مورد اشاره قرار داده و گفت: «نویسنده با گزینش این شیوه بیان، وقتی را که می‌خواسته برای نوشتن اثر برگزیده، به حداقل رسانده است و املات کلامی در متن وجود ندارد. برای پرداخت به شخصیت‌های مقدس و انسانهایی که تفکرات اجتماعی، مذهبی آنها به نویسنده اجازه نزدیک شدن به آنها را نمی‌دهد شیوه‌هایی داریم که می‌شود به آنها متوسل شد. مثلاً به شخصیت‌های دفاع مقدس و شهیدان صدر اسلام از زاویه دیگری می‌پردازیم.

در برخی آثار، حوادث فرعی می‌آیند و شخصیت اصلی

را توضیح می‌دهند. به عنوان مثال اگر می‌خواهیم در داستانی نفوذ کلام پیامبر را نشان دهیم، لازم نیست به شخص ایشان بپردازیم، بلکه می‌توان از طریق بیان وقایع فرعی و بیان آنها خواننده به نتیجه خاصی برسد.

از سویی، پرداختن به شخصیت‌های فرعی که تحت تأثیر شخص اصلی قرار می‌گیرند هم می‌تواند ویژگی‌های پنهان را آشکار کند.

ضمناً زاویه دید متغیر، فرد را دچار سردرگمی می‌کند ولی در این اثر، چنین چیزی دیده نمی‌شود.

نکته بعدی این است که به نظر می‌رسد باید راوی برای انتخاب واقعه و پرداختن به آن، دلیلی داشته باشد ولی در بعضی قسمتها صحبت‌هایی می‌شود که ضرورتی برای آنها مشاهده نمی‌شود.

مثلاً در صفحه ۷۷ گفته‌های

جد پیامبر (ص) هیچ ارتباطی با واقعه ندارد و با موضوع بعدی هم پیوند چندانی ندارد. در داستان برای هر فراز باید دلیل منطقی و مشخصی وجود داشته باشد ولی در برخی موارد چنین وضعیتی مشاهده نمی‌شود.

در سرفصل برخی فصول این فصل وجود دارد. گاهی فردی که اول قرار می‌گیرد ارتباطی با حوادث بعدی و قبلی ندارد. وقایع، پس و پیش می‌شوند.

اول داستان، خیلی قدیم و قبل از واقعه حمله ابرهه است. نویسنده برای اینکه بیخ و تابی به کارش بدهد وقایع را پس و پیش کرده است. به هر حال وقوع حوادث ترتیب مشخصی ندارد. این تقدم و تأخر به زیبایی اثر کمک نکرده است. احتمال آن می‌رود که نویسنده برای پیشگیری از تعدد شخصیتها از این روش استفاده کرده است.

سؤال دیگری که مطرح است این است که اگر کسی با ماجراهای قبل از اسلام آشنا نبوده و می‌خواهد این کتاب را به عنوان داستان بخواند نویسنده چقدر در جذب او موفق است؟

به گمانم با وجود کششی که در متن وجود دارد نمی‌تواند خواننده را کاملاً با وقایع آشنا کند و زمینه‌چینی مناسبی برای اتفاقات داشته باشد و ممکن است این توبه ایجاد شود که چرا این کار انجام شده است و گاهی دلیل مشخصی برای انجام کارها وجود ندارد.

این اشکالات طرح و پیرنگ آن است. به عنوان مثال اگر خواننده بپرسد چرا در این اثر، عبدالملک می‌خواست سر عبدالله را از تن جدا کند؟ این کتاب پاسخ مناسبی به او نمی‌دهد. در حالی که با اندکی تحقیق و تفحص می‌توان دلیل این مسئله را یافت و یا اگر دلیل موجهی که بتواند جوان امروزی را مجاب کند برای آن وجود ندارد، این واقعه را به کلی حذف نمود.

**عرب آن زمان با شعر تجارت و خشونت خودشناخته می‌شود. اما عرب این داستان، شاعر پیشه نیست مثنهائی که عربها به کار می‌برند، کهن‌الگوها و خرافاتی که دارند و شیوه زندگی آن دوران، در پرداخت داستانی مهم است که اهمیت تام و تمام در این کتاب نیافته‌اند**